

سازی انشا که بنی خواجه نصیر الدین محمد الطوسی رحمه الله

بسم الله الرحمن الرحیم

ربنا لا تزغ قلوبنا لبدل الهدی بقنا وصب لنا من لدنک رحمۃ
انک انت الوهاب ربنا انک جامع الناس یوم الاربعه
ان الله لا یحب البعاد سیاس افزید کلمه را که امان از است
واجام هم باورست بلکه خود عهد است و در عهد بر کوبید کار
که در احاطه خلق اند فاعاد واجام خصوصاً بر محمد و آل و علیهم السلام
دوستی و برادر محرابان از بنی ضعیف تذکره الناس که کوفه
از انچه سالکان راه انرفت شاهد کنند از انجام کار از ان
شبهه بدانکه در کتاب خدای تعالی مسطور باد بر بنی الیاء
و اولیاء علیهم السلام صد کور از احوال قیامت و عیشت و
وعیزان ثبت کند بران وجه که اهل قیشت قیامی بینند
اعیانت ابن الناس متعدد در در حکم آنکه وجهی هست

بر

هر کس است تواند بد و در هر چه تواند بد بتواند دانست
و در هر چه بداند بتواند گفت و در هر چه بتواند گفت بتواند
جه که بدین بین بود افسی با تو تواند کرد افسس و تصور
گفتن یا بنیاد تواند بود و اگر گفتن منبر بود تو شنی منبر و بیخ
فرمانده بود و لبس الحرام که امانی به نیکو ادا کان الحرام بالایا و الا
اعاجون و اعراض جان طاعت بود عباد و عباد استیلا که یکی باشد
فی الارض ان کرم از انچه سران سر بر آقا سر آید باید که چون من در
مورثه عمره اید و ما فرمودی یا الله علیه و قلمته الیه ابسغان
تذکره من شاء اعتد الی نه سبیل او و انشاون ۱۲ ان یشاء الله
ان الله کان علیها سکناً بعد علی بن ابی طالب و انظر الیه فی
البراهین و الحق حقاً و اردنا آیه و اردنا لایا با و ارد
اجتناب و ارد طایفه و حلف بحق المصطفی من عباد الله علی کل
قد بر ابتدای شروع در مظهر وضع اساس بر تذکره بر عیشت و عیشت

الی ادم من قبل نفسی ولم یقبله من ما واز بن حبه میگوید اجمعا
 وراکم فالتمسوا نورا ودر قرآن می آید که چنانچه
 بان چشم دیده است و کوشی که از کوشش شبنم است باز یک
 ناما انما یار سیده اگر دانند هم می آید که لا یسعدونهم
 بطریق البکرم لا یسعدون چه اگر بشنوی سیده اول
 باز کردی کلل آنها اند که من شاه دکر و اگر یک دیدی
 باز شافق من نظر اندوز و منبر مراد اول الذین یسعدون
 و اما سبب اعراض سه چیز است چنانکه گفته اند و فساد
 فلان یکن شواهب طیف مانند شهاب و قضیب و قوس
 از سبب مال و جاه و غیره انفس الفار الا فرج یعملها الله
 ملوانی الا من لا ساد و العاقبة للمتقین و دوم و ساد
 نارت مانند شویلات نفس اما و عورت و نجس اعمال و غیر
 صالحه سبب عینا الا ناسد و او عام کاذبه و فساد انرا

در سبب و مشکلات در سبب قل هل یستقیم الا بصیر فالله الذین یسعدون
 الحیوة الدنیا و هم یحسون الهم یحسون مستقیم و امین الله ما قد
 شافقت عروان اوی بکر و قطعه باطله اما اسرار حاجت استخوان
 شیا هم نفس من و معرود شدن عید و ولایت ایشان را
 اصلا نامرین و الا فی عملهم باقتضا انک من اسرافین و غیر
 اعراض شکیان همان و سفلت ان جهان با دین امر من و کرب
 و ان له سبب مشکو و غیره و القیامه امری فالرب اعتراف امر و
 صبر فالکذات الشک ابانها و غیبتها و کذات الیوم نفس و کلام
 بر دای که کسی و وای مشکو است با و کوف و دایر موضع کوف
 دل است فاما لا نفس الا بصار و لکن نفس العلویات فی الصدق
 و از امر این است منتم و طبع و ربین ختم الله علی قلوبهم علی طبع الله علیها
 کلل و بدان علی قلوبهم ما کاذبا یک و کوف و بنیای شکیان و سبب عروان
 عیا بر کوف کلل هم من و هم بر سبب عروان و بنیای شکیان و سبب عروان

کرمه ان اشارت از در و معانی معشور و عبادت و چهره و بیگانه را
من تعبیر الدیادوم من لا یتخ هبها ملون و صلیت لیساً الاسلام
بغیر این و این طبع اکثر من الله من سبیل الله ان یعمون ^{الخلق}
و ان هم الاخر صوف پس سبیل طایفه از مقام بر حق الله کذا
صل من الله جمیعاً و صل بکلاً ما یات الله و وقت کله و یاب صفا
و مد لا امید لکل ان یست و کفی بالله هاد بار خیر کمال
در اشارت عید او معاد و آمدن از ان فطرت اول ^{سبیل}
یا یخاد و کربند ^{نقش} سبده فطرت او فی است و معاد و و یاب
فطرت نام و جهل الدین صفا فطرت الله الفطر الناس بلیها ^{نقش}
خلق الله و انک الدین العظیم اول مد بود هیچ نه کان الله و ان یکن
شیخ پس خلق را از نیست هست که یابند و وقت فطرت من قبل و ک
شیخ یا فطر نیست شوی و معاد هست یا ان کل من بلیها و ان
و یق و مع و یاب و الدین لک و ان کرام پس چنان که هست شکست

بدر هست معاد نامی باشد و معانی و در معانی یکدیگر معاد
هر یک من و یکدیگر که بود کاید بال اول خلق سبده و معاد طیار و ازین معاد
که حکم معاد یکدیگر و معانی سبده و معاد است و یکم فالو علی و یکم
معاد معاد یکدیگر و معاد اجواب و معاد من انکال الیوم الله الواحد
و خلق خود و اول و معاد و معاد با اول بود اند پس هست شد
با خود و معاد با اول سبده و ان الی و یاب الزحیر و یاب نیست شوی ک
شوی هالک لا وجه منه لک و الیه المنتهی یسقی اول فطرت
که آدم و رابعا و ان کن است و در و طبع الفیه و هست معاد نیست
بد یا است اعیان و معاد جمیعاً و نیست قدم که فاء و در معاد
بیش که معاد و معاد یا یاب است و یاب الی و یاب و معاد مرینه
و فطر و معاد و یاب و یاب و یاب و یاب و یاب و یاب و یاب و یاب
بعضان است و یاب و یاب و یاب و یاب و یاب و یاب و یاب و یاب
و یاب و یاب و یاب و یاب و یاب و یاب و یاب و یاب و یاب و یاب

در سیدان باطلات و کفار و هر چه خلق با حق از بر این تسبیح صورت
نرسد و الله می خلق تم ببید و تم الله و تعویذ پس اول سرکه
و در هر صومعه و در هر محل اول قول و در هر صومعه و در هر محل
چون سب مبارک از سید و شصت کرده اند و شب قدر است
مبارک از معاد بر روز و در نیمه است و در شب قدر و در شب قدر
و در هر صومعه و در هر محل اول قول و در هر صومعه و در هر محل
نعم الله و در هر صومعه و در هر محل اول قول و در هر صومعه و در هر محل
سبب معاد و در هر صومعه و در هر محل اول قول و در هر صومعه و در هر محل
بسال و در هر صومعه و در هر محل اول قول و در هر صومعه و در هر محل
نسبت به ماه و در هر صومعه و در هر محل اول قول و در هر صومعه و در هر محل
بسال و در هر صومعه و در هر محل اول قول و در هر صومعه و در هر محل
نعم الله و در هر صومعه و در هر محل اول قول و در هر صومعه و در هر محل
اوم سید و در هر صومعه و در هر محل اول قول و در هر صومعه و در هر محل

از هر صومعه و در هر صومعه و در هر محل اول قول و در هر صومعه و در هر محل
من الله شهر و در هر صومعه و در هر محل اول قول و در هر صومعه و در هر محل
خمس و در هر صومعه و در هر محل اول قول و در هر صومعه و در هر محل
است که در هر صومعه و در هر محل اول قول و در هر صومعه و در هر محل
الامر اول و در هر صومعه و در هر محل اول قول و در هر صومعه و در هر محل
که در هر صومعه و در هر محل اول قول و در هر صومعه و در هر محل
شرقی و در هر صومعه و در هر محل اول قول و در هر صومعه و در هر محل
که در هر صومعه و در هر محل اول قول و در هر صومعه و در هر محل
نیست و در هر صومعه و در هر محل اول قول و در هر صومعه و در هر محل
و در هر صومعه و در هر محل اول قول و در هر صومعه و در هر محل
لا حول الا بالله و در هر صومعه و در هر محل اول قول و در هر صومعه و در هر محل
که در هر صومعه و در هر محل اول قول و در هر صومعه و در هر محل
ما بین المشرق و المغرب و در هر صومعه و در هر محل اول قول و در هر صومعه و در هر محل

و شربت در عمل البسم علی الاقواب و قد فرغ من عمل سبغ البسم و قد
 کراهان باشند تکلیف از احسان من کماله بشهد و بنا علی
 هذا لا شهادت حکم نیامد و کبر است دینی بالیقین و الشهادت
 دفعی بلیهم بالحق شربت و اهل است از شایع کرمه افویا
 مقصد صاحب شریعت مبر ما ید لا ادری ما یفعل لی لا یحکم
 سالک اند و نا اثری از مقصد الشیخ و سید سلوکش و شت
 چه هیچ سالک مان مقصد کاه نشود و ید را بیکر و دقت
 یابد و احوال مقصد معرفت است و در غایت یقین
 تا عارف محبت نشود و او را سلوک نیست و حد و معرفت و محبت
 او رسول است و کمالش بحد وصول و او را شهادت و امر و غیر
 مع من است و در احوال شایع نظر دهم و ابرار حق و حق
 جهانی است چه ایضا الا انهم فخریه است و انعام غفرکم القیام
 لا یبینه و علم بوسی این جهانی است و شاهد و رویت

محان و تکرار علم البسم لزوم الجمع ثم الخصالین البقین اثر
 اول وصول بیا کف رسد ایمان است عارض قدیم ایقان
 تحقیق ان هذا هو الحق البقین ایمان صاحب عهد و مقام
 اوان محرمه باقی باقی و البسم الا من ایقان بحسب آنچه رسد الشهادت
 از مشاهده پس ایمان مضبوط اهل دنیا است و یستوفی یا
 و ایقان صاحب اهل انوار و الاخر هم یوشن باجماع اهل الارض
 البقین میگوید و معرفت ایمان اموات یکم و کمال ایمان ایمان
 و امید و باب من باینک البقین ایمان را از انقباض اولی حالت
 الا ربنا انما قلتم و نزلوا السجدة و لا یفعل الا ان یقولوا
 و یقید مطهرین با کمال باطن ایمان البقین اموات و انبیا
 بعد از انبیا و اما انقواء و انوار ایمان و انوار اولی و انوار
 حق عکول و ما عریضیم ثم لا یبقی ان انفسهم حرجا ما تضیق
 تسلیم اولی انقیاد و همان بعد از ان تسلیم ایمان را بقرابت

کلا صوت تملیون ثم کلا صوت تملیون کلا صوت تملیون یعلم البقیة
 بعد من الجیم ثم کلا صوت تملیون البقیة ثم کلا صوت تملیون
 من التیم و ما هذا و من یخرج بعد ان حصل علم یقین استیسا
 یست یسأل ان ان کما هو حکم غیب دارد بعد ان حصل العلم
 چه با علم هنوز غیب باقی است یعنی و با علم باقی است باقی
 اهل مال ندارند که میاست هم ندارند و راست و ما الظن الی الله
 فانه هم مکان و یقفون بالقیة من مکان یبید و اهل یقین
 که هم برهان و یقین است انهم تر السامیة مع مکان و اهل مکان
 فریب بهم برود نه یبیدا و برهان برهان علیه السلام دست فرات
 کرد و میوه یقین بر گرفت و ما حارثه شاهدان مال کرد و انکه
 او من حقیقی است حکم نکرد و مال که یقین است با حارثه مال
 است یقین مؤنا مال علیه السلام کلا صوت تملیون فاحقیة ایمانک
 قال رایت اهل الجنة یقرعون و رایت اهل النار یقرعون و رایت

یقین عرش دق با در افعال علیه السلام اصیبت ما لم یحصل
 جهنم و ما هذا مکان یقین است یقین است یقین است یقین است
 او را یقین و کوار و کوار یقین است و آید او را یقین است و کوار او را
 و یقین یقین او را یقین است و ما او را مکان و مکان و مکان و مکان
 او را و یقین عرش و عرش و مکان او را مکان است مکان است مکان
 اعطاه خدا را است و الله یقین شمس یقین و انشیز او را انشیز
 که او را یقین است مکان حاصل الی الله یقین او را یقین است و یقین او
 مکان را یقین است یقین ظاهر شد و یقین باطن و یقین و یقین
 و یقین یقین هیچکدام و هیچ نام نیست بلکه و یقین او را
 است و یقین دیگر یقین یقین و یقین و یقین او را مکان او را
 یقین دیگر یقین که شد و یقین است و آید و یقین او را
 و یقین او را و مکان مال آن که یقین است و یقین او را و یقین او را
 ندارد و یقین او را آن خوانند و او را مکان را اعطاه خدا را

اند که هر کس معده و چون آثار اعمال مدبران بر رخ چهره او چنانکه اند
 گفته شود مصور حاضر کند ان اصابه تا جمله حشر گردیده باشد
 و اما الوهوش حشرت و صر هر کس و صورت ذات انکس و از خود
 چه اجماعها بر ترفع است که بر مقامه الوهوشها بدین سبب
 حشر بدین الناس علی صور و حسن عده القوه و الحار و البرود
 الطافوت و لکن انجام کافی هستند که اهل انجا باشند ^{و الله}
 لا یات لغوم یفعلون فصل ششم در مسائل متعلقه بر این جهان
 در کتب متعدد نقل شده که درین زمین سوره و اما امرت انفسا
 و کنتم از و یا لئله فاعلموا المینه ما احسن المینه و احسن الناس
 و الناس یفعلون السابون و هیچ چیز فیه ظاهر لئله و فیه مقصد
 و بهم سابق بالعبادات سابقین اهل و صده اند از انداد و سوره
 بل خود مقصد همه سالکان ایشانند و لاند میانک منهم ایشانند
 ان کرده که ان حشره الم یفرحوا ان لم یفقدوا اهل من یکان

ما یقارن ارباب یبار است عجب و ربان هستند
 قراب متفا و شند و کل و بعلت ما اهل و اهل بدان عالمند
 را دنیا را اگر چه مرثیاست بحسب و نکات در دفع تا در دنیا
 متعارف اند و الا کما یضعف و لکن لا یملون و هم یحبون انهم یومضون
 فی العذاب مشرکون و هر سه طایفه و کذب و دروغ است و ان
 منکم الاوار و اما سابقا برین علی اصراط کالبوق الخافضات
 از دروغ گویند نیست جز با اوهی و حاشی که بیکی از اهل
 جواب انکه رسیدند که شمار آن در دروغ باشد و اما اهل عین
 از دروغ خجاست و اهل ثبات و دلچایکند که نمی غی الدن انفقوا
 و قدر و انفس بنهاشیا سابقان اهل عین به پیش و سند ما کمال
 اهل عین به پیش باشد و کایبشت سابقان ان الحبه استوی
 الی سلطانین سلما الی الله ایشانرا بشت القاب و دوم بدینها
 و هم بطریق ایشان اهل انفسند علی کلام رجال یفرحون ان لا یسیرام

[illegible]

من بعد وقله فعل حقه فعل بدوم. انما خلق ما کلام حلال
 دیگر است. و کتاب خدا در این عالم است و کلام خلق اما این
 انشی و ارداهان بقول که کجایون و عالم ازین مشا و نکلاد
 ازین مر است و اما از ادینک اما عالم خلق مشا و رضا و در
 و لا طلب و لا نسا ای کتاب سبب و هم که لازم مشا و لا
 طلب ایات الله و موها ایات الملق کتاب هم مشا و ایات
 طلب ایات الکتاب ایات کلام چو مستحق شود کتاب و ایات
 امضا بد فعل خود که دیگرین بین جمعه و عود عالم خلق کتاب
 خداست حل و ملا و ایات او ایان موجود ان و ایات الله
 و تبار و مطلق الله فی الشهود الارضی لا استلغوم بقیوت
 و این آیه دران کتاب معتقد و سبب است تا خلق عطا ایات
 کرد و ایاتی منت است و استماع ایات خود که در مشا و
 حق رسد و ایات ایان ایمان و فی صمیم حق بدین هم نه

الحق و دریم نام و حق و مان و کلام ایات و در مشا و مای
 متا بد یک ایات و کوی مان بدوی است بعد او و در مشا و
 مشا و در و عالی سدا و ایاتی که مساهده و مشا و در کرم ایات
 فی دلت ایات و مان گسی نامه مشا و سطر و مشا و
 و عری سدا و عری فی خود و صبر و کمال هدایت کند و مشا و
 اصل ماست را که ایات از عالم خلق نکلاد و عالم مر شد که سدا
 از ایات و است همه کتاب مشا و خلق کرد و ماند کوی نامه
 مشا و رسور و عری یک سدا و عری مشا و دین دوم مشا و
 انما انشی خلق الکتاب و مشا و مشا و مشا و مشا و
 رسد که اهل سوال را از حل ایات و صبر و مشا و اگر خود
 طوت مطالعه و داشته باشد و وجود و مشا و مشا و مشا و
 ان بود که فی جمع ایات الله فی عینه ثم بصیر مشا و
 مشا و مشا و ایات و در مشا و مشا و مشا و مشا و مشا و

بی التماس و سرور نت دویمه است اولاً از همه تمایست هرگز مدد

که صیغی در شمار افعال است و معنی که معنی ظاهر آن در اینجا با صیغی

پارہ سوم۔ ویدوں کے مادیوں کے اندر اسرار اور صورتوں میں

في الملوك والامم الامم لنا الله وعالمنا ايتا كعبه

مقاله و کسر را که در اینجا آید استندنا معاینه میسود خود و دانش

وہیں خود بنا سکتے ہیں انکم کیا امیدوار ہو اور ان کے

حیثم الزمخالی و ابن مستنق سدیدوار و ابو الفوارس

تقدیر

Don't call Fishkin

لور

مجمع تپه سوره - جمعه ۱۳۰۲ هجری قمری

مما لم يرمع العبد بعقول بني نوب والقبائل

مَدِيَاوَايَا مَحْمُودًا بِالنَّصْرِ وَالْعِزِّ

مان محتاج باشد که یکسان است به این معنی که یکسان است

ہیں ملو تو ان ایتان ہم کی بودا دھرم لا رستہ و لا رستہ

لا بد على كل من يدرك حال آل أحمد في السار من هذه الصاعقة

خواب ساند و بعد از اینها در خواب نامه میگوید مدد کنی

ایمان دینی - روحانی - مادی و مادی و مادی و مادی

و مصف التان المصنوع في غيصة مصف ليس مطاطا من غير مطاط

آب است که آنست که در دانه آب در درون میوه ها و خدای

امام محمد بن اسماعیل بن ابی حمزہ امام محمد بن اسماعیل بن ابی حمزہ امام محمد بن اسماعیل بن ابی حمزہ

1891-1892

As the first of the two, it is the most important.

[illegible][illegible]

اما در همین اثر، همان اسطور که در کتاب «ام و مادر» و «سفا حیات»

برای وجود و وجود کل نامع اراده و احد مطلق است نه ذکر و بی وجود

خود سموع ستور و جیل ملهم و پی ما بنه و دور عطا

نه است پس بپایه اما اولی است که از بهر عقلی انی پید لا الله
 حیات و بار ایشان آنها که عبط العالم و فری هستند که در صبر
 مددند من بعلی فقال ذوقه ببار و بار ایشان اخبار که حرم آنها را
 هم انصرفت و عجب به خودی و با خودکم که این مواصفت و فرمود
 مرتین و فری ما و در جواب به صفت کم و علم امیر کم و فری ما و صفت
 کم العذاب و ان تفاوت بسبب تفاوت است که در سبب و سبب
 باشد نسبت با هر قوی حیات ابرار سبب ان الفرقه از
 ادم بالتسبیح لیس تفاوت بسیار است و در حیر است که صفره
 فی يوم الصلوات باور علی القلین پس بالآله و قواها قواها کما
 که حکم ان جهان مؤمن و مؤمنه را در پانصد فرق کل بر توحی الزلیل
 عیسا انکه بالآله و قواها عذاب کسان است که حکم ان به خود
 زبان کنند که لا یخسر النفس هم و انکه اعمال ایشان بخواهد
 اهل خود را که برند حال تمام نفس و الحقی هم من قرأ الدین اخبار

ما لا یخسر ذات ولا اذن و صفت و علی حل علی ملک ایشان از قول
 سره این چه و بسیار است و در مقام ارام است که با علم علی حل

و الا حرم حرام علی اهل الدین و اهل امان

علی اهل الله نعم تمام شد مندر

اب القی شرح فی الدین

فرستاد

نعم

آ

مرساله کماله

بسم الله الرحمن الرحیم

درین دایمی سکین خدمت تمام در سافت اشارت امام الزمعه و ابی القاسم
 علی بن ابی طالب علیه السلام دعا کرده بود که در جواب کمال بن ابی طالب
 و در کی نصح گفت که مطلق تر شده اگر چنان نبیج نبوی که عاصه هم
 فاطمه ای مادر فرزان ستمی شد و در بیان واضح شرح خود و از الله تعالی
 فریق انهم حواسنه ملا لا حایه و انهم کمال بن ابی طالب که بجا و لا در

